

لطایف قرآنی



موسی برسیاه

۱. سهم برادری

مسکینی به نزد امیر آمد و گفت: به مقتضای آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۱ «مؤمنان برادر یکدیگرند.» مرا در مال تو سهمی است؛ چرا که برادرت هستم. امیر گفت تا یک دینار به او دادند. مسکین گفت: ای امیر! این مبلغ کم است.

امیر گفت: ای درویش! تنها تو برادر من نیستی، بلکه همه مؤمنان عالم برادر من هستند. پس اگر مال مرا به همه ایشان قسمت کننده به تو بیش از این نرسد.

۲. زن نکته سنج

روزی زنی را نزد حجاج آوردند

که قبیله او سرکشی کرده بود. حجاج به او گفت: ای زن! آیه ای مناسب بخوان تا تو را ببخشم.

زن این جملات را خواند: «إِذَا جَاءَ نَصْرَ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَخْرُجُونَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً.» حجاج گفت: وای بر تو! اشتباه گفתי؛ بلکه «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ» درست است. زن گفت: ای حجاج! «دَخَلُوا وَأَنْتَ تَخْرُجُهُمْ»؛ یعنی آنها داخل در دین خدا شدند و تو آنها را خارج می کنی.^۲

۱. حجرات / ۱۰.

۲. ر.ک: نصر / ۱-۲.

۳. مراتب ایمان

کسی به دیگری گفت: آیا تو مؤمنی؟

مخاطب در پاسخ گفت: اگر منظور تو از مؤمن، مؤمنی است که در آیه آمده: «أَمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا»؛^۱ ما به خدای عالم و کتابی که به ما نازل شده، ایمان آورده‌ایم. آری، مؤمنم؛ ولی اگر منظورت مؤمنی است که در این آیه آمده است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ»؛^۲ «مؤمنان آنها هستند که چون ذکری از خدا شود، دل‌هایشان ترسان و لرزان شود.» نمی‌دانم.

۴. پاسخ منطقی

منصور دوانقی امر کرد، مردی را که درباره او سعایت شده بود، آوردند. آن مرد نیز شروع به طرح دلایل خود کرد. منصور بر آشفت و گفت: آیا نزد من نیز دوباره به تکرار حرف‌هایت می‌پردازی؟

آن مرد پاسخ داد: خداوند می‌فرماید: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَّفْسِهَا»؛^۳ «[بیاد آور] روزی را که هر نفسی برای رفع عذاب از خود به جدل

و دفاع برخیزد.»

تو با خدا مجادله می‌کنی و ما چیزی به تو نمی‌گوییم. حال مرا به این گستاخی ام مؤاخذه می‌کنی! منصور از این پاسخ مبهوت شد و دستور داد تا جایزه‌ای به او دهند.

۵. نکوهشی چون ستایش

شخصی به احمد بن خالد گفت: خدا به تو عطایی کرده که به رسول خدا ﷺ نکرده بود. احمد از این گفته در خود فرو رفت و به خشم آمد و با عتاب از گوینده سؤال کرد که ای کم‌خرد! آن چیست که خداوند به من عطا کرده و به رسول خدا ﷺ ارزانی نداشته است؟ آن مرد در پاسخ گفت: خداوند به رسول خودش می‌فرماید: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ»؛^۴ «ای پیامبر! اگر تندخو و سخت‌دل بودی، مردم از گرد تو متفرق می‌شدند.» در صورتی که تو تندخو و سخت‌دل هستی و ما از گردت متفرق

۱. آل عمران / ۸۴.

۲. انفال / ۲.

۳. نحل / ۱۱۱.

۴. آل عمران / ۱۵۹.

نمی شویم!

۶. جلوگیری از آزار کودکان

شخصی که به دیوانگی اشتها داشت در شهر بغداد از آزار و سنگ اندازی کودکان می گریخت تا اینکه به خانه بزرگی رسید. به نزدش دوید و این آیه را خواند:

﴿يَا ذَٰلِقُرَيْشِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا؟﴾^۱

«ای ذوالقرنین! یا جوج و مأجوج فساد [و خونریزی] می کنند؛ آیا چنانچه ما خرج آن را به عهده بگیریم، سدی میان ما و آنها می بندی [که از شر آنان آسوده شویم].»

خواجه از اقتباس او به این آیه متعجب شد و کودکان را از آزار او برحذر داشت و از طعام سیرش ساخت.

۷. از ترس سنگ اندازی گریخت

شخصی از ترس سنگ اندازی کودکان گریخت تا به خانه خواجه ای رسید و چون در باز بود، به درون رفت و در را بست. کودکان بیرون خانه، سنگ به دست به انتظار او نشستند.

صاحب خانه چون او را سر و پا برهنه و مجروح دید، دلش به حال او سوخت و به غلامان خود گفت تا مقداری غذا برایش آوردند. او که آن غذای لذیذ را دید این آیه را خواند:

﴿لَهُ يَأْتِ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ﴾^۲

«آن دیوار (حصار بین مؤمنان و منافقان) دری دارد که باطن و درون آن رحمت است و از جانب ظاهر، عذاب خواهد بود.»

با این آیه هم به لطف صاحب خانه اشاره کرد و هم به عذابی که بیرون خانه در انتظارش بود. خواجه از این اقتباس او خوشش آمد و گفت تا اطفال را از آنجا راندند و به او هدایایی داد.

۸. این پاشویه چیست؟

روزی پیامبر اکرم ﷺ در مسجد و با حضور اصحاب و یاران نشسته بودند. پس از مدتی پای آن حضرت خسته می شود و پیامبر اکرم ﷺ حیا می کند که پایش را دراز کند؛ چنان که قرآن می فرماید:

۱. کهف/ ۹۴.

۲. حدید/ ۱۳.

پیدا کن که بر روی سنگ قبر حک شود! ندیم گفت: خوب است نوشته شود: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾؛^۲ «این همان جهنمی است که به شما وعده داده شد.»

۱۰. کارفرما و شاگرد

گویند: روزی کارفرمایی به شاگرد خود گفت: در دُکان را ببند و آن را به حضرت عباس علیه السلام بسپار و بیا! در وقت ملاقات، کارفرما به شاگردش گفت: چه کردی؟ گفت: در را بستم و مغازه را به خدای عباس علیه السلام سپردم. کارفرما گفت: ای وای بر من! دیگر معلوم نیست آن مال، مال من باشد؛ زیرا مال، مال خداست؛ ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛^۳ «و خدا راست فرمانروایی آسمانها و زمین.» و ممکن است به هر کس دیگر بدهد؛ اما حضرت عباس علیه السلام چون مال خودش نیست، از این جهت گفتم به او بسپار.

﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَبِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ﴾؛^۱ «چون غذا تناول کردید، از پی کار خود بروید و [متفرق شوید و به سرگرمی و انس به بحث و صحبت نپردازید؛ چرا که این کار پیامبر را آزار می دهد و او از شما خجالت می کشد] و حیا می کند که اظهار نماید.»

ولی بر اثر شدت خستگی پا، آن حضرت با یاران و اصحاب مزاح می کنند و پارا دراز کرده، می پرسند: به نظر شما این پای من، شبیه چیست؟ حاضران در مجلس هر کدام چیزی می گویند و هر یک پارا به چیزی شبیه می کنند.

چون خستگی از پای آن حضرت رفع می شود، اشاره به آن یکی پایشان کرده و می فرمایند: این پا شبیه پای دیگر من است.

۹. قبر سلطان محمود غزنوی

گویند: سلطان محمود غزنوی مقبره ای برای خود ساخت و به یکی از ندیمان خود گفت: آیه مناسبی از قرآن

۱. احزاب / ۵۳.

۲. یس / ۶۳.

۳. آل عمران / ۱۸۹.